

آموزه‌های قرآنی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره بیستم، شماره ۳۷، بهار - تابستان ۱۴۰۲  
نوع مقاله: علمی - پژوهشی (۹۳-۱۲۰)

## ظرفیت‌سنجی تفسیر موضوعی در تولید علوم انسانی اسلامی\*

- سیدمازیار حسینی<sup>۱</sup>
- ابوالفضل خوش‌منش<sup>۲</sup>

### چکیده

علی‌رغم غلبه نگرش فلسفی در رویکردهای انتقادی به علوم انسانی مدرن که چندین دهه است در جهان اسلام و در ایران بسیار رایج شده است، همچنان فقدان رویکردهای قرآنی در تولید علوم انسانی قرآن‌بنیان احساس می‌شود. در این راستا به نظر می‌رسد که می‌توان از ظرفیت روش تفسیر موضوعی برای ورود قرآن کریم به ساحت علوم انسانی بهره جست. تفسیر موضوعی با توجه به درون یا برون‌قرآنی بودن موضوع آن، در نقد ساختار دانش مدرن و تحقیقات علوم و همچنین تولید علوم انسانی اسلامی، کارکردهای متعددی دارد. از تفسیر موضوعی درون‌قرآنی می‌توان در جهت «نقد مبنایی» مبانی عام علوم انسانی -مبنایی معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی- و همچنین ابتناء

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۵.

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)  
(sma.hoseini1369@gmail.com)

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران (khoshmanesh@ut.ac.ir).

و پی‌ریزی علوم انسانی بر پایه مبانی به دست‌آمده از قرآن کریم بهره برد. از تفسیر موضوعی برون‌قرآنی - مانند رویکرد استنباطی شهید صدر - برای پاسخ‌دهی به مسئله‌های علوم انسانی استفاده می‌شود که این فرایند با چالش‌هایی از جمله پیچیدگی و چندتباری «موضوع» علوم انسانی مواجه است که در اصطلاحات مدرن این حوزه وجود دارد. برای حل این مسئله، در مواردی می‌توان به منظور فرایندشناسی تغییر مؤلفه‌های مفهوم مدرن از رویکرد «تاریخ‌انگاره» و همچنین از رویکرد «تحلیل موضوع» به مؤلفه‌های معنایی بهره جست و با تجزیه دقیق آن موضوع به چند مؤلفه نشان داد که مؤلفه‌ها لزوماً محصول عصر مدرن نیستند و می‌توان آن‌ها را در قرآن کریم پی‌جویی نمود. سپس از «ترکیب» نتایج به دست‌آمده بر اساس تفسیر موضوعی، به دیدگاه قرآن کریم نسبت به موضوع مدرن در حوزه مورد نظر دست یافت.

**واژگان کلیدی:** تفسیر موضوعی، علوم انسانی اسلامی، مبانی علوم انسانی، تاریخ‌انگاره.

## ۱. طرح مسئله

اصل تحول در علوم انسانی، امری انکارناپذیر است. برخی از متفکران و اندیشمندان علوم انسانی با آن موافق بوده و در عمل، آن را به کار بسته‌اند. پیدایی نظریه‌های جدید، ظهور مکاتب و حلقه‌های نوین علمی و اساساً تغییرات و دگرگونی‌هایی که تاریخ علم و فلسفه علم با آن مواجه شده، همگی بیانگر این معنا هستند که علوم و بالتبع آن علوم انسانی دستخوش تحول شده است. اما آنچه که امروزه به عنوان علوم انسانی مدرن شناخته می‌شود و در حال توسعه است، نه در مبانی و نه در پرسش‌هایی که بدان می‌پردازد، نسبتی با اسلام و جامعه اسلامی نداشته، بلکه در تضاد می‌باشد. در نتیجه، توصیفات و به تبع آن تجویزات چنین علمی، به دلیل ابتدای آن بر جهان‌بینی و تفسیری مادی و غیرتوحیدی از عالم آفرینش، انسان، جامعه و تاریخ، کارآمد نخواهد بود.

از سوی دیگر و فارغ از نوع نگرشی که نسبت به علوم انسانی اسلامی وجود دارد، رویکرد انتقادی نسبت به نظریات، یکی از لوازم رشد و تعالی علوم است. در واقع، می‌توان گفت که یکی از خصیصه‌های بارز هر نظریه علمی، توان انتقادپذیری آن است. ویژگی مشترک همه علوم، حالت پیچیدگی، سؤال‌برانگیزی یا پرسش‌پذیری است. تنها

با حفظ و انباشت دستاوردهای علمی نمی‌توان به ترویج و پایداری علم رسید، بلکه علم به واسطه پرسش‌های انتقادی و چالش‌برانگیز، راه توسعه و بالندگی را می‌پیماید. دستاورد علمی اگر در چالش نقادی و در کشاکش سؤال‌برانگیزی قرار نگیرد و نظریه‌های پذیرفته‌شده قبلی چنانچه به نقد کشیده نشود، در جهت کمال نمی‌رود. از این رو لازم است که رویکرد غالب و حاکم نسبت به مبادی، اصول، احکام و آثار علوم انسانی مدرن از حالت انفعالی موجود خارج شده و به یک رویکرد و جهت‌گیری کاملاً نقادانه در راستای تحول علوم انسانی تغییر یابد. مقصود از تحول در علوم انسانی، فرایندی است که در آن، نظریه‌های علوم انسانی، «روشمندان» و مبتنی بر مبانی و منابع اسلامی در راستای غایات شریعت و نیازهای جامعه اسلامی تولید گردند. اما با توجه به آنکه نظریه‌پردازان علوم انسانی اسلامی بدون بهره‌مندی از یک دستگاه کارآمد و روزآمد روش‌شناختی، قادر به حل مسائل علوم انسانی نخواهند بود و کسانی که بدون برخورداری از چنین دستگاهی در این میدان پیشروی کرده‌اند، معمولاً با خطا و ناکارآمدی‌های جدی در مطالعات علوم انسانی اسلامی دست به‌گریبان‌اند، استفاده از یک روش کارآمد برای تبیین دیدگاه قرآن اهمیت بالایی دارد.

الگویی که به عنوان یک دستگاه کارآمد روش‌شناختی در این نوشتار مورد نظر قرار گرفته، روش تفسیر موضوعی است که با دو کارکرد درون‌قرآنی و برون‌قرآنی مورد بحث و تأمل قرار گرفته است. در رویکرد درون‌قرآنی، موضوع پژوهش از درون خود آیات استخراج شده و با دسته‌بندی آیات مرتبط و طی مراحل تفسیر، دیدگاه قرآن نسبت به موضوع روشن می‌شود. اما در رویکرد برون‌قرآنی، تفسیر از موضوع خارجی آغاز شده و سپس بر قرآن کریم عرضه می‌شود. فرایند تفسیر موضوعی در قلمرو علوم انسانی، با یک چالش جدی روبه‌روست. واکاوی مفاهیم مدرن علوم انسانی در آیات قرآن کریم، از مهم‌ترین پیچیدگی‌های تفسیر موضوعی برون‌قرآنی است. در واقع با عنایت به اینکه بسیاری از اصطلاحات امروزی علوم انسانی، حاصل تحولات بنیادین رخ داده در سبک زندگی و شیوه اندیشه‌ورزی در عصر مدرن هستند، تنها در بافت همین دوره تاریخی قابل درک‌اند و کوشش برای یافتن مستقیم آن‌ها در متن آیات قرآن کریم، نتیجه‌ای جز بی‌معنایی، خطا یا در بهترین حالت «تقلیل» نخواهد داشت.

بنابراین باید رهیافت جدیدی در مسیر اتصال علوم انسانی با قرآن پیمود. با توجه به اینکه تکوین و پیدایی مفاهیم در حوزه علوم انسانی، روند تدریجی داشته و مراحل را طی کرده و احتمالاً از ترکیب مؤلفه‌هایی به وجود آمده‌اند، می‌توان در مواردی با تجزیه دقیق مفاهیم مدرن به چند مؤلفه نشان داد که آن مؤلفه‌ها لزوماً محصول عصر مدرن نیستند، بلکه پیشینه‌ای در سنت هم داشته‌اند و می‌توان آن‌ها را در متون دینی نیز پی‌جویی و پیدا نمود.

## ۲. چیستی علوم انسانی اسلامی

رویکرد انتقادیِ نوظهوری که به شکل خاص در کشورهای اسلامی به ویژه ایران پدید آمده است، رویکردی است که نگاهی انتقادی به مبانی و مفروضات علوم مدرن به ویژه علوم انسانی دارد و بر آن است تا با استفاده از مبانی و مفروضات اسلامی به ویژه قرآن کریم، گونه متفاوت و جدیدتری از علوم را پایه‌ریزی و تأسیس نماید. این رویکرد انتقادی جدید با عناوینی چون: علوم انسانی اسلامی، اسلامی‌سازی علوم انسانی، و علوم انسانی قرآن‌بنیان شناخته می‌شود. تمام این رویکردهای انتقادی را می‌توان در قالب عنوان عام‌تر «اسلامی‌سازی دانش» مورد نظر قرار داد. این اصطلاح، حداقل می‌تواند دربردارنده دو معنای متفاوت باشد:

نخست آنکه به معنای «بومی‌سازی علوم انسانی» است؛ با این توضیح که علوم انسانی موجود، حاوی دو دسته مسائل و موضوعات فرازمانی و فرامکانی و مسائل زمانی و مکانی است و منظور از اسلامی‌سازی علوم انسانی این است که آن دسته از مسائل علوم انسانی را که ناظر به زمان یا مکان خاصی نیستند و به اصطلاح فرازمانی و فرامکانی‌اند، اخذ کرده و مسائل زمانی و مکانی آن‌ها را ناظر به جامعه خود که یک جامعه اسلامی است، تغییر دهیم. به تعبیر دیگر، علوم انسانی موجود علی‌رغم تمام مزایا و خدماتی که داشته و دارد، در جوامع اسلامی از کارایی و اثربخشی لازم برخوردار نیست. عدم کارآمدی آن‌ها نیز معلول بی‌توجهی‌شان به دین و ارزش‌های دینی است. اما این اصطلاح معنای دیگری نیز می‌تواند داشته باشد و آن اینکه با توجه به تأثیرپذیری شدید علوم انسانی از باورها و ارزش‌ها، وظیفه ما این است که آن‌ها را در

راستای باورها و ارزش‌های اصیل، حقیقی، معقول و صحیح، که همان باورها و ارزش‌های اسلامی است، ایجاد کنیم. در ادبیات عربی معاصر نیز دو اصطلاح برای بیان همین حقیقت مطرح شده است؛ یکی تعبیر «أسلمة العلوم» یا اسلامی‌سازی معرفت، و دیگری تعبیر «التوجه الإسلامي للعلوم» به معنای رویکرد اسلامی به علوم (شریفی، ۱۳۹۳: ۱۶۸). در علوم انسانی اسلامی که تلاشی برای ایجاد تعامل پویا و فعال میان قرآن کریم - به عنوان تنها مرجع خدشه‌ناپذیر اسلام - و علوم انسانی است، شناخت اشتراکات و تمایزات قرآن و علوم انسانی به تکمیل هر چه بیشتر دیدگاه‌های طرفین تعامل کمک می‌کند و چشم‌اندازهای جدید و متفاوتی را برای طرفین می‌گشاید. یکی از تمایزات میان قرآن و علم مدرن، تمایز در زمینه‌های معرفتی است که حوزه‌های دانشی بر پایه آن‌ها پدید آمده‌اند. سخن آن است که علم در معنای مصطلح آن در عصر ما مقوله‌ای مدرن محسوب می‌شود و مقومات خاص خود را نیز دارد. اما نگاه موجود در قرآن، تمایزی آشکار با غالب مقومات علم مدرن دارد و همین امر، ارتباط قرآن و علم و به تبع آن علوم انسانی را پیچیده می‌نماید.

## ۱-۲. «دانش» در اندیشه مدرن

لفظ «علم» یا «دانش» که در فرهنگ اسلامی، پیشینه‌ای تاریخی و عقبه‌ای فلسفی، عرفانی و دینی دارد و از منزلت اجتماعی متناسب با همین عقبه برخوردار است، همچنان محفوظ مانده است؛ اما این لفظ در محیط‌های علمی و دانشگاهی، معادل برای لغتی قرار داده شده که حامل معنایی است که در مقطع خاصی از تاریخ اندیشه مدرن پدید آمده است. بنابراین برای روشن شدن چیستی «دانش اسلامی» در قلمرو علوم انسانی، باید به اجمال به سیر تطور «علم» در تاریخ اندیشه مدرن بپردازیم.

در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، تعریفی از علم از سوی مکتب پوزیتیویسم در غرب ارائه شد که شناخت علمی را به شناخت تجربی و «آزمون‌پذیر» محدود و مقید می‌ساخت. بر اساس این دیدگاه، شناخت‌هایی که از ابزارهای معرفتی غیر حسی و غیر تجربی استفاده می‌کردند، یا هویت معرفتی آن‌ها به طور مطلق انکار می‌شد و یا معرفتی غیر علمی خوانده می‌شدند. تمایز بین علم (science) و معرفت (knowledge)

-به معنای تمایز بین آگاهی آزمون‌پذیر و غیر آن-، تمایزی است که در اثر غلبه جریان فوق‌پدید آمد. بر اساس این تمایز، «علم» دانشی است که از طریق تجربه فراچنگ می‌آید و معرفت، هر نوع آگاهی غیر تجربی را شامل می‌شود؛ اعم از اینکه معرفتی دینی، عقلی، فلسفی، ایدئولوژیک، اساطیری و یا غیر آن باشد. در واقع با نفوذ این دیدگاه، کلمه «علم» به سوی مصادیق تجربی آن منحرف شد و این امر به نوبه خود، علوم را به بخشی از آن، که تجربی و آزمون‌پذیر بود، محدود ساخت (پارسانیا، ۱۳۹۲: ۹۸). حال آنکه در قرآن کریم، با آنکه از حس به عنوان ابزار شناخت علمی یاد شده است، علم به معرفت حسی محدود نمی‌شود و از علم عقلی و یا علومی که به وسیله قلب، وحی و یا مانند آن تأمین می‌شوند، سخن گفته شده است. در متون مزبور، علوم حسی، عقلی و یا وحیانی، علومی مستقل و گسیخته از یکدیگر نیستند، بلکه علومی وابسته و پیوسته به یکدیگرند؛ به این معنا که چنانچه کسی از عقل و قلب سلیم برخوردار نباشد، علوم حسی و تجربی او نیز گرفتار آسیب می‌شود (همان).

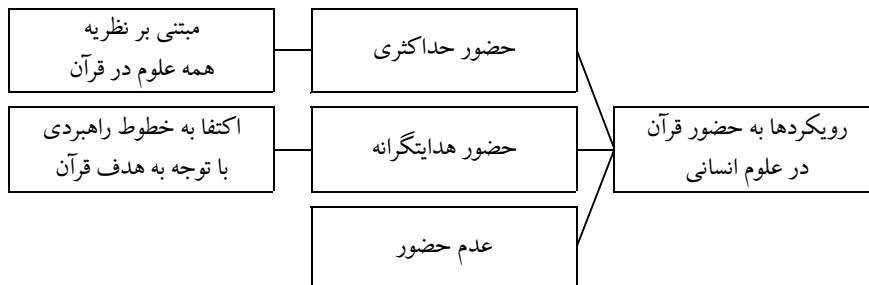
تیین بیشتر دیدگاه‌های فلسفه علم در غرب، در این مقال نمی‌گنجد؛ اما بیان مختصر همین دیدگاه‌ها، نشانگر تطور سیر معنایی علم در اندیشه مدرن و پس از آن در مکاتب «پست مدرن» است. با توجه به همین نکته، یکی از الزامات و مقتضیات برای ورود به قلمرو علوم انسانی، آشنایی با این دیدگاه‌ها و عدم مطلق‌انگاری معنای پوزیتیویستی علم در غرب و طبقه‌بندی‌های برآمده از آن است.

تنبه به این مسئله نیز ضروری است که بر خلاف تفسیر و تبیینی که علم مدرن از خود ارائه می‌دهد، این علم به صورت معرفتی صرفاً تجربی و حسی نیست که مستقل از زمینه‌های فرهنگی عالمان باشد (همان: ۱۰۰)؛ به همین دلیل، انتقال نظریات این علم از بستر فرهنگی آن به سوی دیگر کشورها با انتقال فرهنگ همراه است و انتقالات فرهنگی، لوازم و پیامدهای اجتماعی و تمدنی خود را دارد.

کشورهای غیر غربی و از جمله کشورهای اسلامی نیز بر اساس شناسنامه‌ای که علم مدرن از خود ارائه می‌داد، با آن مواجه شدند. آنان این دانش را به عنوان میراث مشترک بشریت که به فرهنگ و قومی خاص تعلق ندارد، می‌دیدند و امکانات انسانی و اقتصادی خود را در جهت ترویج و گسترش آن در حوزه فرهنگی خود به کار می‌گرفتند



دینی بودن را این می‌دانند که در خدمت اهداف و غایات دین و جامعه دینی باشد. منظور از رویکردهای حداقلی موضوع‌محور، دیدگاه‌هایی است که دینی بودن علم را به این می‌دانند که موضوعات و مسائل مورد مطالعه آن‌ها، موضوعاتی دینی یا موضوعات ناظر به جوامع دینی باشد. منظور از رویکردهای میانی، رویکردهایی است که مدعی‌اند دانش دینی، علمی است که پیش‌فرض‌های فراتجربی آن دینی باشند. بر این اساس، دیدگاه افرادی چون خسرو باقری و مهدی گلشنی، که بر نقش پیش‌فرض‌های متافیزیکی و فراتجربی و یا تأثیر مبانی ارزشی در دینی یا غیر دینی بودن یک علم تأکید می‌کنند، در این دسته قرار می‌گیرد. در نهایت، مقصود از رویکردهای حداکثری، رویکردهایی است که تأثیرگذاری دین در تولید دانش را در بالاترین سطح ترسیم می‌کنند. اینان مدعی‌اند که دین هم در مبانی، هم در اصول موضوعه و پیش‌فرض‌ها، هم در مسائل و موضوعات، هم در روش علوم انسانی و هم در فرضیه‌پردازی و نظریه‌سازی علمی نقش آفرینی دارد (باقری، ۱۳۸۲: ۲۱۱-۲۵۹). در دسته‌بندی دیگری، دیدگاه‌های موافقان تولید علم دینی، به نظریه‌های غرب‌ستیزانه، غرب‌گریزانه و غرب‌گزیانه تقسیم‌بندی شده‌اند (خسروپناه، ۱۳۹۴: ۱/ فصل‌های ۲-۵). آنچه در این آثار مورد توجه قرار گرفته است، نقد و بررسی بنیان‌های «فلسفی» مبانی علوم مدرن بوده و رویکردی کاملاً فلسفی در این دیدگاه‌ها غلبه دارد. در حالی که با پذیرش مرجعیت قرآن کریم در علوم انسانی از یکسو و همچنین عدم تولید نمونه‌های ایجابی از علوم انسانی اسلامی، روش‌شناسی و تبیین فرایند حضور قرآن در علوم انسانی بیش از گذشته احساس می‌شود. بر پایه امکان یا امتناع تولید دانش اسلامی و الگوی تحقق آن، رویکردها به حضور قرآن در علوم انسانی نیز تغییر پیدا می‌کنند:





در جمع‌بندی آنچه بیان شد، می‌توان معیار دانش اسلامی را در سه حوزه «مبانی»، «اهداف» و «منابع» ترسیم کرد. بنابراین دانش اسلامی، دانشی است که علاوه بر داشتن مسائل مشترک با اسلام، مبانی، اهداف و منابع آن با آموزه‌های اسلام موافق باشد؛ اما اگر علمی در یکی از این سه مورد با اسلام موافقت نداشته باشد، اسلامی نخواهد بود. هرچند برخی دیگر از اندیشمندان، ملاک‌های دیگری را نیز به این موارد افزوده‌اند (برای نمونه ر.ک: علی‌تبار فیروزجایی، ۱۳۹۴: ۱۱۳-۱۳۰).

### ۳-۲. مسئله محوری؛ رویکرد اصلی در تولید دانش اسلامی

علاوه بر آنچه در بخش قبل بیان شد، شهید مطهری با عنایت به تأکیداتی که در تعالیم اسلامی بر علم نافع شده است، علم دینی را آن علمی می‌داند که نیازهای جامعه اسلامی را برآورده می‌سازد. به باور ایشان، علوم فریضه‌ای که تحصیل و تحقیق در آن‌ها بر مسلمانان واجب است، منحصر به علوم مصطلح اسلامی نیست؛ بلکه تحصیل هر علمی که برآوردن نیازهای لازم جامعه اسلامی، موقوف به دانستن آن علم و تخصص و اجتهاد در آن علم باشد، بر مسلمین از باب «مقدمه تهیّتی» واجب و لازم است. ایشان در توضیح این مبنا بیان می‌کند که اسلام به دلیل جامعیت خود، دینی «جامعه‌ساز» بوده و تنها به یک سلسله پندها و اندرزهای اخلاقی و فردی و شخصی اکتفا نکرده است. بنابراین اسلام آنچه را که یک جامعه بدان نیاز دارد، به عنوان یک واجب کفایی فرض کرده است؛ برای نمونه، جامعه نیازمند پزشک است، از این رو عمل پزشکی واجب کفایی است؛ یعنی واجب است به قدر کفایت پزشک وجود داشته باشد و اگر به قدر کفایت پزشک وجود نداشته باشد، بر همه افراد واجب است که وسیله‌ای فراهم سازند که افرادی پزشک شوند و این مهم انجام گیرد (مطهری، ۱۳۸۴: ۳۷/۵-۳۸). بنابراین رویکرد و جهت‌گیری اصلی در فرایند تکامل تدریجی علوم انسانی، باید بر اساس پاسخ به مسئله‌ها و نیازهای جامعه اسلامی باشد. با توجه به آنکه «نظریه» مبتنی بر پاسخ به «مسئله»‌ها شکل می‌گیرد، علوم انسانی موجود، علاوه بر تعارض با مبانی قرآنی، ناظر به مشکلات جامعه اسلامی نبوده و در رفع آن‌ها کارا نیست.

### ۳. چیستی تفسیر موضوعی

دست یافتن به تعریفی جامع، مانع، دقیق و شفاف از تفسیر موضوعی، به این دلیل اهمیت دارد که تصور ما از یک فعالیت خاص، نقش مهمی در انتخاب ابزارها، شیوه‌ها و روش‌های انجام آن فعالیت دارد و از آنجایی که موفقیت در گرو برگرفتن شایسته‌ترین روش‌هاست و انتخاب روش‌ها و ابزارها نیز به تصور فرد از فعالیت بستگی دارد، پس دست یافتن به هدف و مقصود، منوط به داشتن تصور روشن و کاملی از فعالیت است (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۵: ۲۲). در واقع، موفقیت در تحقیق، پیش از آنکه وابسته به روش‌ها و ابزارهای مناسب باشد، در گرو تصور کاملی است که محقق از آن دارد.

مصطفی مسلم تفسیر موضوعی را دانشی می‌داند که مسائل و موضوعات قرآن کریم را که از حیث معنا یا هدف یکی هستند، با جمع‌آوری آیات پراکنده و بررسی آن‌ها می‌پژوهد (مسلم، ۱۳۹۰: ۲۲). برخی از پژوهشگران معاصر به نحوی دقیق‌تر از تعریف پیشین، به توصیف تفسیر موضوعی و فرایند آن پرداخته‌اند. جلیلی معتقد است که تفسیر موضوعی، کوششی است بشری در فهم روشمند پاسخی از قرآن، در سایه گردآوری - مبتنی بر تئوری - آیات، به مسائل و موضوعات زنده عملی و نظری - برخاسته از معارف بشری و احوال حیات جمعی - که انتظار می‌رود قرآن، سخن حقی در آن باره دارد (جلیلی، ۱۳۹۸: ۱۴۳). یدالله‌پور پس از نقل انواع تعاریف موجود از تفسیر موضوعی، آن را چنین تعریف می‌کند:

«جمع‌آوری روشمند آیات از سراسر قرآن که از موضوع یا موضوعات زندگی، عقیدتی، اجتماعی و جهانی سخن می‌گویند و هدف واحدی دارند؛ با دقت در ترتیب آیات بر حسب نزول و توجه به سیاق و نظم حاکم بر آیات بدون تقطیع آیات با احاطه کامل به تمام آیات قرآنی و تفسیر ترتیبی و در نهایت بیان دیدگاه قرآن در آن موضوعات به اندازه طاقت مفسر در درک آن» (یدالله‌پور، ۱۳۸۳: ۱۶).

خویشوند و آزادی پس از نقد روش‌شناختی تعاریف تفسیر موضوعی، به یک تعریف پیشنهادی رسیده‌اند که تمامی اشکالات تعاریف پیشین را رفع نموده و در عین حال، محاسن آن‌ها را نیز در بر دارد:

«جمع‌آوری روشمند تمام آیات (هم لفظ، هم معنا و هم مضمون) مرتبط به موضوع

هدایتی (برخاسته از متن قرآن یا متن زندگی) و تفسیر آن بر اساس سیاق (در صورتی که سیاق، تعیین کننده باشد) و روایات و تحلیل و جمع بندی مفاهیم استخراج شده از مجموع آیات، جهت دستیابی به دیدگاه جامع قرآن در موضوع مدنظر در حد درک بشری» (خویشوند و آزادی، ۱۳۹۷: ۱۸۲).

ناگفته نماند که در بخش نسبت قرآن کریم با موضوعات علوم انسانی، این مسئله مدنظر قرار خواهد گرفت که منطقی نیست هر موضوعی در این شیوه تفسیری مورد توجه باشد. قرآن کتاب هدایت بوده و به دلیل کامل بودن این کتاب، موضوعات مرتبط با هدایت انسان در آن بیان شده اند. بنابراین، موضوعاتی در تفسیر موضوعی مدنظر قرار می گیرند که مرتبط با هدایت انسان باشند.

#### ۴. کارکردهای تفسیر موضوعی در تولید علوم انسانی اسلامی

با عنایت به آنچه در باب ضرورت تحول علوم انسانی گفته شد و بر پایه نیاز قطعی انسان به علوم وحیانی، حضور آموزه ها و گزاره های قرآنی در علوم انسانی اهمیت می یابد. انسان باید به این معرفت و باور برسد که ناگزیر است همواره از منبع وحی بهره گیرد و بدیلی هم برای آن نخواهد یافت. این حقیقت هنگامی خود را به خوبی نمایان می کند که بدانیم علوم انسانی بیش از علوم تجربی، رنگ عالمان را با خود دارد؛ نظریه ها و داوری های دانشمندان علوم انسانی از چگونگی جهان بینی و ارزش های آنان خبر می دهد. اما حضور آیات قرآن کریم در پی ریزی، اصلاح و نقد ساختار یا نظریات علوم انسانی به چه شکل خواهد بود؟

تفسیر موضوعی به مثابه یک روش کاربردی که برآمده از میراث تفسیری مسلمانان است، می تواند در فرایندی نظریه پردازانه نسبت به علوم انسانی، مواجهه ای فعال داشته باشد. در ادامه و بر پایه موضوع یا مسئله ای که تفسیر موضوعی بدان می پردازد، به تبیین کارکردهای این روش تفسیری در جهت نقد ساختار دانش مدرن و تولید دانش اسلامی خواهیم پرداخت.

تفسیر موضوعی، بر اساس موضوع یا مسئله، به دو شکل کلی می تواند سامان یابد: یکی آنکه نخست یکایک مسائل مطرح شده در قرآن استخراج، و سپس آیات مربوط به

هر یک جدا و در یک جا گردآوری، و آنگاه با در نظر گرفتن مجموع آن آیات، موضوع بررسی شود. لذا مسائل برگرفته از قرآن، دسته‌بندی شده، با نظمی طبیعی و به ترتیب مورد بحث قرار می‌گیرند. در حقیقت، این گونه تفسیر موضوعی، پای سخن قرآن نشستن و گوش فرا دادن به آن است، تا خود برای ما سخن گوید و پیام خود را برساند. روش دیگر آنکه مسائل از متن واقعیت دریافت شوند، سپس پاسخ آن‌ها از قرآن جست‌وجو و فحص شود؛ با این باور که قرآن همواره پاسخ‌گوی نیازهای روز است و در واقع با الهام گرفتن از نیازهای ملموس حیات، با قرآن به گفتگو می‌نشینیم، پرسش‌ها را مطرح می‌کنیم و پاسخ‌های آن‌ها را از قرآن می‌خواهیم. آیه‌الله معرفت این شیوه (شیوه دوم) را مصداق «استنطاق» در روایت امیرالمؤمنین دانسته، معتقد است که مقصود از «استنطاق»، تعمق و تدبر در گفته‌های قرآن است که با کنار هم گذاردن آیات مربوط، آنچه در حالت پراکنده گویا نبود، گویا می‌شود. در واقع، برخی از آیات که خود به تنهایی گویا نیستند، با قرار گرفتن کنار آیات متناسب و مرتبط گویا می‌شوند؛ و برخی بر برخی دیگر گواه خواهند بود تا مفادشان به خوبی روشن و مبرهن گردد. آیه‌الله معرفت با توجه به آنچه بیان شد، شیوه تفسیر موضوعی را دقیقاً مورد نظر شرع و پیشوایان دین می‌داند و به همین جهت آن را یک ضرورت می‌شمرد (معرفت، ۱۳۷۹: ۵۳۸/۲).

#### ۱-۴. کارکردهای تفسیر موضوعی درون‌قرآنی

##### ۱-۴-۱. «واسازی» علوم انسانی و نقد مبنايي آن؛ کارکرد سلبی تفسیر موضوعی درون‌قرآنی

هر نظریه علمی، مبتنی بر مجموعه‌ای از مبانی معرفتی است که ارتباطی منطقی بین نظریه با آن مبادی وجود دارد. برخی از این مبادی عام بوده و هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند فارغ از آن‌ها باشد؛ همچون مبادی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی. برخی نیز مبادی خاص‌تری هستند که از علوم جزئی کمک می‌گیرند. «مبانی» گزاره‌هایی هستند که یا بدیهی‌اند و یا در علوم دیگری اثبات می‌شوند و به گونه‌ای بر علوم انسانی اسلامی تقدم منطقی دارند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۷: ۲۴). البته این مبانی

ممکن است در همهٔ این علوم و یا در برخی از آن‌ها کاربرد داشته باشند. ضمن آنکه ممکن است رابطهٔ مبانی مزبور طولی یا عرضی باشد؛ یعنی از برخی مبانی برای اثبات برخی دیگر استفاده شود، چنان که ممکن است چند مبنا به گونه‌ای باشند که از هیچ یک برای اثبات دیگری استفاده نشود. با توجه به این مطلب، از میان آن دسته از مبانی که در طول یکدیگر قرار می‌گیرند، برخی با واسطه و برخی بی‌واسطه در علوم انسانی اسلامی تأثیرگذار هستند. مبانی افزون بر اصول موضوعه که در علوم دیگر اثبات می‌شوند، شامل اصول متعارفه نیز می‌شوند؛ اصولی که گزاره‌هایی بدیهی‌اند و نیازی به اثبات ندارند. اما برخی از آن‌ها مانند «امکان و وقوع شناخت یقینی»، از سوی شکاکان مورد مناقشه قرار گرفته‌اند (همان).

مبانی و مبادی نظری علوم انسانی مدرن و همچنین مؤلفه‌های ماهوی آن، که بر پایهٔ همین مبانی به تدریج شکل یافته است، نه تنها با آموزه‌های قرآنی در تعارض قرار دارد، بلکه مسیری متفاوت پیش روی بشریت نهاده است. ظهور علوم انسانی، محصول پیدایی بشری است که ربوبیت خداوند را نسبت به انسان و جهان نمی‌پذیرد و می‌خواهد همهٔ امور را به اراده و اعتبار بشری برگرداند (زرنشاس، ۱۳۹۴: ۵۲). به بیان دیگر، توحید به عنوان اصل بنیادین نظام خلقت و شریعت، در تبیین کنشگری فعل انسان در علوم انسانی موجود، هیچ نقشی نداشته و «فطرت» به مثابه یکی از اصلی‌ترین وجوه شناخت انسان قرآنی، در دیدگاه‌های علوم انسانی مدرن جایگاهی ندارد.

از این رو، برای مواجههٔ فعال و نقادانه با نظریه‌های علوم انسانی می‌توان مبانی و مبادی آن‌ها را شناسایی و طبقه‌بندی نمود و از رهگذر آن، نظریه‌های علمی و دانش نظری را مورد ارزیابی قرار داد. در واقع، یک نظریه را به سه صورت می‌توان نقد کرد: ۱- نقد مبنایی؛ ۲- نقد روشی؛ ۳- نقد بنایی. در «نقد مبنایی»، فلسفهٔ یک نظریه و مبانی فلسفی آن را نقد می‌کنیم. در «نقد روشی»، جایی که نظریه با مبانی‌اش سازگاری ندارد، نشان می‌دهیم که هر کدام از دیدگاه‌های متافیزیکی - که نسبت به یک پرسش فلسفی به گونه‌ای سلبی یا ایجابی جواب داده - تأثیری متفاوت را در قلمرو علوم جزئی بر جای می‌گذارد. در «نقد بنایی»، با صرف نظر از مبانی، ساختار درونی نظریه را نقد می‌کنیم. فلسفه در مقام روش‌شناسی، ربط میان متافیزیک‌های مختلف را با علوم جزئی

متفاوت بیان می‌کند. این نوع بصیرت یا خودآگاهی، قدرت «نقد روشی» می‌دهد، متافیزیک، قدرت «نقد مبانی» ایجاد می‌کند، و «نقد بنایی» در خود علم صورت می‌گیرد (عاشوری، ۱۳۹۲: ۱۲۴).

از آنجا که دیدگاه قرآن کریم در مورد عام‌ترین مبانی علوم انسانی، در آیات متعددی بیان شده است، می‌توان با استفاده از روش تفسیر موضوعی، نگرش قرآن نسبت به مبانی عام یادشده (معرفت، انسان و هستی) را تبیین و بر پایه آن به نقد و ارزیابی مبانی نظریات علوم انسانی موجود پرداخت. برخی پژوهشگران بدون نظر داشت به روش تفسیر موضوعی، به تبیین برخی مبانی علوم انسانی از منظر قرآن پرداخته‌اند که هنوز جای تأمل بیشتری دارد (برای مطالعه بیشتر ر.ک: لکزایی، ۱۳۹۷).

#### ۲-۱-۴. «ابتناء» علوم انسانی بر پایه مبانی قرآنی؛ کارکرد ایجابی تفسیر موضوعی درون قرآنی

ابتناء علوم انسانی بر پایه مبانی اسلامی و استخراج این مبانی از آیات قرآن کریم و تفصیل و طبقه‌بندی آن، شاید همچنان برای عده‌ای از پژوهشگران، امری شعاری تلقی شود؛ اما برای نشان دادن امکان و بلکه تحقق آن، ارائه توضیح مختصری ضروری است. برای نمونه باید به استاد مطهری و شش جلد کتاب *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی* ایشان اشاره کرد که اساساً با همین جهت‌گیری تألیف شده است و استاد مطهری خود در جلد سوم *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی* تصریح می‌کند این کتاب که مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی است، در درجه اول متصدی همین مطلب است و از لابه‌لای مطالب این کتاب می‌توان آن‌ها (اصول و مشخصات جهان‌بینی اسلامی) را به دست آورد (مطهری، ۱۳۸۴: ۱۰۷/۵). ایشان سپس مشخصات یا اصول جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی را به ترتیب در ۲۵ و ۳۰ بند ارائه می‌کند. نکته بسیار مهم آن است که استاد مطهری در مقدمه و آغاز بحث مشخصات اسلام چنین می‌نویسد: هر یک از این مشخصات معیاری است برای شناخت اسلام. با این معیارها و مقیاس‌ها که هر کدام یک «اصل» از اصول تعلیمات اسلامی است، می‌توان سیمایی ولو مبهم از اسلام به دست آورد و هم می‌توان با این معیارها تشخیص داد که فلان تعلیم از اسلام هست یا

نیست (همان: ۹۶-۹۷). این جمله کوتاه اخیر، بیانگر یک مبنای مهم در باب دانش اسلامی است. این دیدگاه چنین خلاصه می‌شود که: اولاً برای شناخت و معرفی هر مکتب و نظام فکری از جمله اسلام، باید تعالیم اصلی آن را در قالب سلسله مشخصات یا مبانی و اصولی مثلاً در حوزه‌های معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی (حکمت نظری) و ارزش‌شناسی یا ایدئولوژی (حکمت عملی) تنظیم کرد و ثانیاً اسلامی بودن یا نبودن یک اندیشه را نیز بر اساس میزان سازگاری آن با سلسله مبانی و اصول مذکور ارزیابی نمود (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸: ۱۹).

با توجه به آنچه بیان شد، از تفسیر موضوعی درون‌قرآنی می‌توان برای «استخراج مبانی و زیرساخت‌های نظری علوم انسانی» بهره جست و به تفصیل و طبقه‌بندی این مبانی و ترسیم روابط میان آن‌ها مبادرت کرد.

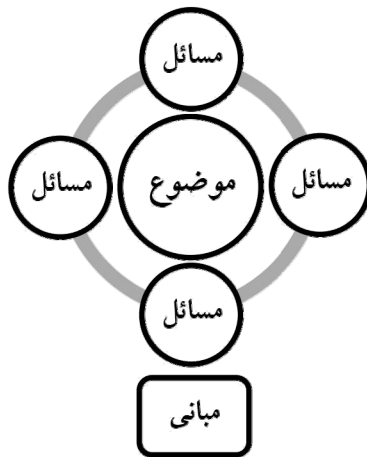
توضیح این نکته لازم است که برای تدوین مبانی یک علم، اعم از علم انسانی یا غیر آن، تبیین و شناخت دقیق جایگاه آن علم در منظومه و طبقه علوم، موضوع و غایت علم مورد نظر - در صورتی که در منظومه و طبقه علوم، ذیل علوم اعتباری و عملی قرار گیرد- ضروری خواهد بود. این امر بدان جهت دارای اهمیت است که این عناصر با یکدیگر ارتباطی وثیق و منسجم برقرار می‌کنند و اساساً مبنای هر علم با توجه به این عناصر قابل تشخیص و تدوین خواهد بود.

ترابط و نسبت‌سنجی عناصر و ارکان پیش‌گفته را می‌توان این گونه تبیین کرد: نخست، مبادی هر علم (مبادی در اینجا اعم از مبادی بعیده و مبادی قریبه / مبانی است) در تعریفی کلی، آن دسته از قضایایی‌اند که علم و مسائل آن بر آن‌ها مبتنی است (ابن سینا، ۱۳۸۴: ۱۵۵).

دوم، مسائل یک علم، حول محور موضوع آن علم سامان‌دهی و منسجم می‌شوند (ر.ک: فارابی، ۱۳۸۷: ۱۹۴؛ ابن سینا، ۱۳۸۴: ۱۶۶). به عبارت دقیق‌تر، محمول مسائل یک علم، عوارض ذاتیه موضوع آن علم‌اند.

سوم، با تمامی اختلافاتی که در محور وحدت‌بخش و تمایز علوم وجود دارد، برخی اندیشمندان غایت و غرض یا ذات علم را به عنوان محور تمایزبخش علوم دانسته‌اند. اما مشهور بر این عقیده نبوده، «موضوع» را باعث تمایز علوم از یکسو و

محور وحدت‌بخش و جامع مسائل علوم از سوی دیگر می‌دانند. با توجه به این سه نکته روشن می‌شود که بدون توجه به جایگاه علم در منظومه علوم، موضوع و غایت یک علم، سخن از مبانی علم نادرست خواهد بود (ر.ک: کاظمینی، ۱۳۹۴: ۶۲). این ارتباط در نمودار ذیل قابل ترسیم است:



همان گونه که گذشت، برای تدوین این مبانی، تبیین جایگاه، موضوع و غایت علوم انسانی - از آن جهت که این عناصر، ارتباطی منسجم و هماهنگ با یکدیگر در تولید و توسعه گزاره‌ها و مسائل علم مورد نظر برقرار می‌کنند- امری ضروری است که تبیین دقیق و تفصیلی این عناصر خود مجال دیگری می‌طلبد.

#### ۴-۲. پاسخ به مسئله‌های علوم انسانی؛ کارکرد تفسیر موضوعی برون‌قرآنی

مهم‌ترین کارکرد تفسیر موضوعی در جهت شکافت هسته‌های بنیادین علوم انسانی موجود، تأیید، تصحیح، تکمیل و یا ابطال نظریات و گزاره‌های علوم انسانی است. اگر برای علوم انسانی، حداقل سه ضلع مواد (گزاره)، مبنا و منبع در نظر گرفته شود، بیشترین مواجهه با گزاره‌هایی است که در کتب علوم انسانی مشاهده می‌شود. این گزاره‌ها و نظریات در واقع در جهت پاسخ‌دهی به مسئله‌ها طرح و بیان می‌شوند. به عبارت دیگر، شکل‌گیری و تکوین نظریه برای حل «مسئله» و نیازهای معرفتی است و کارکرد نظریه مستقیماً با حل مسئله ارتباط دارد. هرچند در ادامه، «نظریه علاوه بر حل مسئله خودش، تولید مسئله می‌کند و به زمینه‌ای می‌پیوندد که مسائل جدیدی



به وجود می آورد. به این ترتیب، روند تولید دانش تداوم می یابد» (عاشوری، ۱۳۹۲: ۱۰۴).  
با توجه به این واقعیت، تفسیر موضوعی می تواند ناظر به مسئله های تولید شده در علوم انسانی، دیدگاه و پاسخ خود را از قرآن کریم ارائه کند.

تفسیر موضوعی برون قرآنی به شکل فرایندی رخ می دهد و فعالیتی دفعی و یکباره نیست؛ بلکه مجموعه ای از فعالیت های به هم پیوسته است، به گونه ای که کامیابی در مرحله بعدی در گرو کامیابی در مرحله یا مرحله های پیش از آن است. نگاه فرایندی به تفسیر موضوعی برون قرآنی، مراحل گوناگون آن را از آغاز تا انجام ترسیم می کند. هریک از مراحل، مؤلفه های مفهومی این شیوه تفسیری را نشان می دهند. به همین سبب، به آن دسته از مراحل و مؤلفه های تفسیر موضوعی موجود که نیاز به بازخوانی، تأمل و گاهی توسعه روش شناختی دارند و همچنین چالش های پیش روی آن پرداخته می شود:

#### ۱-۲-۴. دستیابی به شناختی جامع از موضوع

این مرحله، رکن اصلی هر تحقیق علمی را تشکیل می دهد؛ زیرا محقق کلیه فعالیت های علمی خود را بر اساس آن صورت بندی می کند. گزینش موضوع یا مسئله پژوهش باید در چهارچوب و یا حول یکی از محورهای اساسی مجهولات بشر باشد. بیشتر پژوهش هایی که امروزه در کشور ما انجام می شوند، به طور سنتی، پژوهش آموزش محور هستند. یعنی به گونه ای هستند که «توان پژوهشگر» مبنا قرار می گیرد؛ اول توان پژوهشی او مدنظر قرار می گیرد و سپس طرح پژوهشی مناسبی بر اساس توانایی او تنظیم می شود. پس از انتخاب موضوع، بر حسب توان اطلاعاتی و انس با موضوع، مباحثی که به نحوی با موضوع مرتبط است، به میان می آید. این مباحث تنوع و تغایر دارد و تنها به سبب ارتباط با موضوع کنار هم نهاده می شود. مسائل، مبادی، مقدمات دور یا نزدیک، منابع و دامنه تحقیق، مصادیق موضوع و ابعاد و وجوه آن، از جمله مباحث طرح شده در تحقیق است (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۵: ۱۲۶؛ خندان و قضاویزاده، ۱۳۹۷). در واقع، تمایز تحقیق مسئله محور و موضوع محور، بر مبنای دو نگرش متمایز در پاسخ به این سؤال هاست:

۱- چه مباحثی را در فرایند تحقیق به میان می آوریم؟

۲- موضوع تحقیق چه نقشی از لحاظ روش‌شناسی در کارایی و اثربخشی تحقیق دارد؟

۳- آیا گزینش مباحث و اطلاعات و انتخاب روش‌ها تابع موضوع است؟  
موضع غالب محققان در حوزه مطالعات دینی در مواجهه با سؤال‌های یادشده، تأکید بر اهمیت و نقش موضوع است. به همین دلیل، بسیاری از تحقیقات در این حوزه، ساختار موضوع‌محورانه دارد (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۵: ۱۲۵). محقق در این نوع پژوهش، ابتدا با مشکلی عملی یا نظری مواجه می‌شود و در مرحله بعد، مشکل را به مسئله تبدیل و سعی می‌کند با تبیین و تشریح کامل و دقیق مسئله، آن را کاملاً بشکافد تا بر اساس آن بتواند روش پژوهشی خود را انتخاب کند.

تحقیق مسئله‌محور، دارای هدف معین و قابل تحقیق و سنجش است و به همین دلیل، محقق را از انحراف از بایسته‌ها و شایسته‌های تحقیق و لغزیدن در امور بی‌ارتباط باز می‌دارد. همچنین ذهن در مواجهه با مسئله بارورتر می‌شود و میزان مشارکت محقق در پژوهش و تعامل فعال وی با آن افزایش می‌یابد. از این رو، غالب ابداعات، اکتشافات، اختراعات و به ویژه اغلب انقلاب‌ها در تاریخ علم، برآمده از تحقیقات مسئله‌محور است و توسط پژوهشگرانی سامان یافته که انگیزه آن‌ها در تحقیق، یافتن پاسخ به مسئله‌های شخصی خود بوده است. تحقیقات مسئله‌محور، تلاش برای حل مسئله‌ای معین است و در صورت نتیجه‌بخشی، مسئله‌ای نوین حل می‌شود یا راهی تازه به میان می‌آید و به هر حال، تولید دانش و نوآوری در تاریخ علم که مقوم و رکن برنامه پژوهشی است، حاصل می‌شود.

شهید صدر نیز تعبیر «مشاکل» (صدر، ۱۴۲۱: ۲۹/۱۹، ۳۵ و ۳۷) را برای چیزی به کار برده که در ادبیات روش تحقیق، «مسئله» نامیده می‌شود. او در مبحث «الإنسان المعاصر والمشكلة الاجتماعية»، بارها تعبیر «المشكلة» را به کار برده که مراد وی از این تعبیر، همان «مسئله» در فارسی و در زبان تحقیق است. مسئله، نقطه عزیمت مفسر موضوعی برای پژوهش اجتهادی در قرآن است. به اعتقاد وی، تفسیر موضوعی از واقعیت خارجی که همان مسئله است، آغاز می‌شود و با استنطاق قرآن کریم به نظریه می‌رسد (بهمنی، ۱۳۹۷: ۲۹). خاستگاه واقعی مسئله، عنصری اساسی در انتخاب آن برای پژوهش موضوعی

در قرآن کریم است. شهید صدر کلیدواژه مشکل یا مسئله را همراه با قید «واقعی بودن» در عبارت‌هایی مانند «طرح مشکلات واقعی» (همان: ۳۰/۱۹) به کار برده که به روشنی بر واقعی بودن خاستگاه مسئله در دیدگاه وی دلالت دارد (همان: ۱۳۱/۱۹).

یکی دیگر از عناصر در خور توجه در «مسئله»، بزرگی و کلان بودن آن است. شهید صدر به صراحت از بزرگی یا کوچکی مسئله چیزی نمی‌گوید؛ بلکه از تمرکز بر مسئله و دستیابی به حقیقتی بزرگ سخن می‌گوید؛ چنان که وصف «حقایق کبرا» را برای نتیجه تفسیر موضوعی به کار برده است که نشان می‌دهد مسئله‌ای که در تفسیر موضوعی اراده کرده، الزاماً مسئله‌ای کلان است. روشن است که با مسئله‌ای کوچک نمی‌توان به حقیقتی بزرگ دست یافت؛ حقیقتی که در نظر او همان نظریه است. بنابراین بزرگی نتیجه بر بزرگی و کلان بودن مسئله دلالت دارد (همان: ۱۳۲). از این رو مسئله‌شناسی در مرحله نخست دارای دو مؤلفه «شناخت مشکلات واقعی» و «تمرکز بر مسئله‌ای کلان» است. اما با عنایت به اینکه موضوعات علوم بشری در تعامل با قرآن کریم از نسبت‌های همسانی برخوردار نیستند، یک «موضوع» متناسب با جایگاهی که در آیات قرآن کریم دارد، کیفیت ارتباط آن نیز به شکلی ساده یا پیچیده تغییر خواهد کرد. به همین سبب از الزامات فرایند تفسیر موضوعی، ترسیم جایگاه قرآن کریم در منظومه علوم و جایابی موضوع یا مسئله برآمده از علم مورد نظر در تعامل با آیات قرآن کریم است.

#### ۴-۲-۱. نسبت سنجی ارتباط قرآن کریم با علوم مدرن

طبقه‌بندی علوم از فروع «هویت‌شناسی علم» و مبتنی بر مسئله ملاک وحدت و تمایز علوم است و می‌توان با دو رویکرد «پیشینی» و «پسینی» به آن پرداخت. الف) «پیشینی» و ناظر بر طبقه‌بندی و دسته‌بندی دانش‌های بشری، آن گونه که هم‌اکنون هستند.

ب) «پسینی» و ناظر به مهندسی کلان معرفت، آن‌سان که باید باشند. روی آورد نگارندگان به مسئله طبقه‌بندی، «پیشینی» خواهد بود که در ادامه و با ترسیم جغرافیای معرفتی مدرن بشر، به اجمال بدان پرداخته خواهد شد. هرچند که

طبقه‌بندی علوم از دغدغه‌های دیرین دانشمندان اسلامی بوده و نظرات مختلفی درباره ملاک وحدت و تمایز علم از سوی ایشان ارائه شده است، اما از آنجا که دغدغه این نوشتار، قلمرو علوم انسانی موجود و محقق است، بنابراین بر پایه نظریات اندیشمندان غربی، به گونه‌شناسی علوم خواهیم پرداخت؛ چرا که معنای علوم انسانی مدرن، براساس همین طبقه‌بندی موجود سامان یافته است. در تقسیم‌بندی علوم بر پایه موضوع، علوم انسانی در برابر علوم طبیعی قرار می‌گیرد.

روش استدلال و موجه‌سازی نظریات علمی در یک تقسیم‌بندی ثنائی، به روش تجربی و غیر تجربی تقسیم می‌شود. روش تجربی استفاده از ادراک حسی برای موجه‌سازی نظریات است. در این روش با تعمیم گزاره‌های محسوس به قواعد جهان‌شمول دست می‌یابیم. اثبات‌گرایان معتقد بودند که تنها روش قابل قبول برای علمی بودن گزاره‌ها، روش تجربی است و دیگر گزاره‌ها را نمی‌توان مصداق صحیحی برای علم دانست که این نگاه به دلیل اشکالات و نقایص فراوان، با دیگر پارادایم‌های علمی رد و یا تصحیح شد. مهم‌ترین روش‌های غیر تجربی عبارت‌اند از: روش تاریخی، روش تفسیری و روش فلسفی.

با توجه به تلفیق گونه‌شناسی علوم از جهت موضوع و روش و حذف گونه‌های زائد، سه گونه اصلی را برای علوم می‌توان در نظر گرفت: ۱- علوم طبیعی؛ ۲- علوم انسانی تجربی؛ ۳- علوم انسانی غیر تجربی که غیر تجربی در اینجا سه روش تاریخی، تفسیری و فلسفی را در بر می‌گیرد.

از جهت موضوع، به دلیل اهمیت «انسان» در قرآن کریم، «طبیعت» و موارد مرتبط با آن در مرتبه بعدی قرار می‌گیرند. از جهت روش نیز به دلیل آنکه عمده مقولات قرآنی با استفاده از سه روش تفسیری، تاریخی و فلسفی قابل تبیین خواهند بود، روش غیر تجربی در قرآن بر روش تجربی اولویت دارد. این سه روش نیز در کاربست قرآنی در یک اندازه نیستند. «متن‌بودگی» قرآن مستلزم آن است که روش تفسیری و علوم مرتبط با آن، ارتباط مستحکمی با قرآن داشته باشند. از سوی دیگر، فاصله زمانی قابل ملاحظه قرآن کریم با مخاطب معاصر، فهم آیات را ملازم با آگاهی از وقایع تاریخی دوران نزول می‌کند. بنابراین روش فلسفی با توجه به کاربرد کمتر و غیر مستقیم آن در

مباحث قرآنی، در جایگاه آخر قرار می‌گیرد (درزی و فرامرزی قراملکی، ۱۳۹۹: ۱۰۳). بنابراین اگر قرآن کریم را محور و مرکز توجه قرار دهیم، اولین و نزدیک‌ترین حلقه‌ای که پیرامون آن را فرا می‌گیرد، علوم انسانی غیر تجربی خواهد بود. دومین حلقه‌ای که پس از آن قرار می‌گیرد، علوم انسانی تجربی، و آخرین و دورترین حلقه نیز علوم تجربی طبیعی خواهد بود. هر چقدر این فاصله‌ها بیشتر باشد، تجانس و هم‌سنخی آن‌ها کمتر شده و در نتیجه امکان برقراری ارتباط با مرکز نیز سخت‌تر و پیچیده‌تر خواهد شد. اما هر چه فاصله کمتر باشد، تجانس و هم‌سنخی با مرکز بیشتر بوده و امکان برقراری ارتباط نیز راحت‌تر خواهد بود.

#### ۲-۲-۴. کارآمدی فرایند استنطاق در اسلامی‌سازی دانش

شهید صدر با الهام از سخن امیر مؤمنان علیه السلام، مراجعه به قرآن کریم را استنطاق آن می‌نامد. هرچند هر کس به قرآن کریم مراجعه کند و در آن تدبر نماید، به فراخور از آن بهره‌مند می‌شود، ولی مراجعه به متن آیات قرآن کریم و استنطاق (به سخن آوردن) امری کاملاً تخصصی به شمار می‌رود. فرایند استنطاق و مؤلفه‌های آن به منزله قلب تفسیر موضوعی یا نظریه‌پردازی قرآن‌بنیان نامیده شده است. پژوهشگر در این فرایند، همه توانایی‌های اجتهادی خود را برای برداشت معتبر از قرآن کریم به کار می‌گیرد. اعتبار برداشت از قرآن کریم در گرو به کارگیری روش‌ها و قواعدی است که اعتبار و حجیت آن‌ها به روش اجتهادی به اثبات رسیده باشد.

درباره به کارگیری مفهوم استنطاق برای تفسیر موضوعی، ملاحظاتی مطرح شده است، از جمله اینکه به نطق در آوردن قرآن ممکن نیست؛ زیرا در سخن امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۵۵/۱). در این سخن بلافاصله پس از امر به استنطاق، تصریح می‌شود که هرگز برایتان سخن نمی‌گوید. بنابراین با توجه به تصریح امام علیه السلام مبنی بر محال بودن نطق قرآن، چگونه می‌توان آن را به نطق آورد؟ ملاصالح مازندرانی و فیض کاشانی به این اشکال پاسخ داده‌اند. آنان با یادآوری این حقیقت که قرآن ناطقی فصیح و متکلمی بلیغ است، توضیح می‌دهند که عبارت «وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ» به لحاظ عجز و ناتوانی مخاطب در درک آن بیان شده است.

بنابراین تنها کسانی از نطق قرآن بهره‌مند می‌شوند که اهلیت آن را داشته باشند (مازندرانی، ۱۳۸۲: ۳۶۲/۲؛ فیض کاشانی، ۱۳۴۹: ۱۸). روشن است که اشکال یادشده برای شهید صدر اهمیتی نداشته و امکان استنطاق قرآن کریم از سوی مفسران و قرآن‌پژوهان نزد وی مفروض است. البته با این توضیح که از نظر وی، منحصرأ تفسیر به روش موضوعی است که استنطاق قرآن کریم را ممکن می‌کند (بهمنی، ۱۳۹۷: ۲۱۴)، اما استنطاق از قرآن کریم در پاسخ به مسائل علوم مدرن به ویژه علوم انسانی، همچون فرایند تفسیر موضوعی درون‌قرآنی نخواهد بود؛ چرا که موضوعات مورد نظر در تفسیر موضوعی برون‌قرآنی دارای پیچیدگی هستند. این پیچیدگی دو منشأ دارد: دارای ابعاد گوناگون بودن موضوع، و نسبت و پیوند موضوع با دیگر موضوع‌ها. قسم نخست، پیچیدگی درونی موضوع و قسم دوم، پیچیدگی بیرونی آن نامیده می‌شود. پژوهش در هر دو قسم، پژوهشگر را با مسائل چندتباری روبه‌رو می‌کند.

پیچیدگی بیرونی موضوع، ناشی از پیوند آن با دیگر پدیده‌هاست. این پیوند، مطالعه موضوع را در شبکه‌ای از عوامل متعدد یک سیستم پیچیده پیش روی محقق قرار می‌دهد؛ سیستم پیچیده‌ای که پژوهشگر را نیازمند در نظر گرفتن تمامی عوامل تأثیرگذار در آن، و میزان و نحوه تأثیرگذاری پدیدار می‌کند. گاهی موضوع مورد مطالعه خود دارای ابعاد گوناگون است؛ برای نمونه در آیه ۸۴ سوره اسراء به شاکله‌مندی رفتار اشاره شده است. شاکله‌مندی رفتار، ابعاد فراوان روان‌شناختی، فلسفی، انسان‌شناختی و مانند آن‌ها دارد. یا موضوع «تغییر و اصلاح رفتار در قرآن» که هم دارای پیچیدگی درونی است و هم به سبب پیوند آن با سایر متغیرها، پیچیدگی بیرونی دارد (درزی و فرامرز قراملکی، ۱۳۹۹: ۴۱). افزون بر آنچه بیان شد، یکی دیگر از چالش‌های پیش روی محقق در فرایند استنطاق، ردیابی و پی‌جویی اصطلاحات و مؤلفه‌هایی است که نه تنها در قرآن کریم، بلکه در نصوص دینی نمی‌توان به سادگی برای آن معادلی یافت که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

#### ۱-۲-۲-۴. واکاوی مفاهیم مدرن علوم انسانی در قرآن کریم

یکی از چالش‌های اصلی پژوهشگران در این مرحله آن است که بسیاری از

اصطلاحات امروزی علوم انسانی، حاصل تحولات بنیادین رخ داده در سبک زندگی و شیوه اندیشه‌ورزی در عصر مدرن است. این اصطلاحات در بافت همین دوره تاریخی قابل درک‌اند و کوشش برای یافتن مستقیم آن‌ها در متن آیات قرآن کریم، نتیجه‌ای جز بی‌معنایی، خطا یا در بهترین حالت «تقلیل» نخواهد داشت. بنابراین باید رهیافت جدیدی در مسیر اتصال علوم انسانی با قرآن پیمود. در واقع با توجه به اینکه تکوین و پیدایی مفاهیم در حوزه علوم انسانی، روند تدریجی داشته و مراحل طی کرده و احتمالاً از ترکیب مؤلفه‌هایی به وجود آمده است، می‌توان در مواردی با تجزیه دقیق مفاهیم مدرن به چند مؤلفه نشان داد که آن مؤلفه‌ها لزوماً محصول عصر مدرن نیستند، بلکه پیشینه‌ای در سنت هم داشته‌اند و می‌توان آن‌ها را در متون دینی نیز پی‌جویی و پیدا نمود. به منظور شناخت فرایند تغییر و تحولات و مؤلفه‌های مفهوم مدرن می‌توان از رویکرد «تاریخ‌نگاره» و تحلیل موضوع به مؤلفه‌های معنایی بهره جست.

#### ۱-۱-۲-۲-۴. رویکرد تاریخ‌نگاره

امروزه ضرورت اخذ روی آورد تاریخی در شناخت پدیدارها و آموزه‌ها، امری بدیهی تلقی می‌شود. نقش مطالعات تاریخی در فهم حادثه یا دیدگاه و شناخت ابعاد ناپیدای آن، بیش از پیش مکشوف شده است. اصطلاح تاریخ‌نگاره برای نخستین بار توسط «آرتور لاجوی» مورخ آلمانی تبار آمریکایی در مجموعه سخنرانی‌هایش در هاروارد به کار گرفته شد. امروزه «تاریخ‌نگاره» به عنوان یکی از انواع «مطالعه تاریخی» محسوب می‌شود. البته باید اذعان نمود که تاریخ‌نگاره، به مثابه نوعی گرایش مطالعاتی در غرب است که با «تاریخ فکر» یا تاریخ تفکر متفاوت است (سلمان‌نژاد، ۱۳۹۱: ۳۰).

در همین راستا زمانی به یک مطالعه تاریخی می‌پردازیم که زمان الف و ب وجود داشته باشد و یک انگاره یا اندیشه در حد فاصل زمان، دچار تفاوت موقعیتی شده باشد. به تعبیر بهتر برای مطالعه پدیده‌هایی که تحول محسوسی در طی زمان در آن‌ها رخ نمی‌دهد، از «مطالعه تاریخی» استفاده نمی‌شود. به دیگر سخن، زمانی به یک پژوهش تاریخی» یا «مرئی‌سازی تاریخی» می‌پردازیم که زمان الف و ب وجود

داشته باشند و ما به دنبال اختلاف موقعیت از زمان الف تا زمان ب باشیم. به عبارتی دیگر، مطالعه تاریخی در جایی توصیه می‌شود که یک فکر، انگاره، اندیشه یا مفهوم در حد فاصل انتقال از زمان الف به زمان ب، دچار تفاوت موقعیتی شده باشد و بدیهی است که نتیجه چنین مطالعه‌ای، آشنایی تفصیلی با این تفاوت موقعیتی خواهد بود. انواع تحولاتی که ممکن است در یک انگاره، ایده یا اندیشه رخ دهد، در چند گونه اصلی طبقه‌بندی می‌شود. برشماری این گونه‌ها، از این جهت است که بدانیم وقتی صورت مسئله ما یک امر تاریخی است، باید انتظار چه نوع تحولاتی را داشته باشیم؛ چرا که اگر بدون انتظار با پدیده‌ای مواجه شویم، امکان تبیین آن را نخواهیم داشت (همان: ۷۶). روند بحث در مطالعات تاریخ‌انگاره، «معنامحور» است تا لفظ‌محور؛ به این معنا که بر روند تغییر معنا در گذر زمان متمرکز می‌شود. در نتیجه، شکل‌گیری و تطور انگاره‌ها ارتباط مستقیمی با گفتمان‌های علمی رایج در عصر مورد بررسی دارد. در خصوص تحولات معنایی می‌توان به الگوهای مختلفی همچون «توسعه معنایی»، «تضییق معنایی»، «استعاره و مجاز»، «تغییر مدلول»، «تحول در اثر تماس» و... اشاره نمود (همان: ۳۱).

#### ۲-۱-۲-۲-۴ چيستی تحلیل

«تحلیل» عبارت است از دستیابی به کارکرد واحدهای کوچک‌تر درون واحد بزرگ‌تر. آنچه برای پژوهشگر مهم است این است که واحدهای کوچک‌تر، چه کارکردی درون واحد بزرگ‌تر دارند، وگرنه خرد کردن واحد بزرگ به اجزایش، هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. اگر در حوزه «مطالعات علوم انسانی»، «کارکرد» از واحدهای کوچک‌تر گرفته شود، اهمیت خاصی نخواهند داشت و استقلال برای آن‌ها بی‌جویی نخواهد شد (ر.ک: پاکتچی، ۱۳۹۶: ۱۴۵). اساساً تحلیل در حوزه «مطالعات علوم انسانی» و از جمله «علوم قرآن و حدیث»، همان مطالعه کارکردها درون یک مجموعه است و رابطه جزء و کل به خودی خود اصلاً موضوع بحث نیست؛ اما غالباً این اشتباه صورت می‌گیرد.



منظور از «مؤلفه‌های معنایی»، اجزای معنایی هستند که وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، یک معنای بزرگ‌تری می‌سازند. بنابراین همواره در تحلیل معنایی، یکی از اصلی‌ترین اهداف این است که بتوانیم مؤلفه‌های یک معنا را استخراج نماییم. برخی از آن‌ها ممکن است همچنان در صحنه حضور داشته و برخی نیز ممکن است در تقدیر باشند و از بافت فهمیده شوند؛ برای نمونه در کاربردهای زمین، گاه معنای زمین در حد یکی از مؤلفه‌های معنایی آن کاهش یافته است. این تحلیل به مؤلفه‌ها، گاه به گزینش ماده زمین و گاه به گزینش مختصات مکانی، بدون در نظر داشتن مؤلفه‌ای دیگر انجامیده است؛ برای نمونه، تحلیل زمین به مؤلفه جنس و کاهش معنایی تا حد ماده: اول- زمین به عنوان فاعل «(رویاندن)» مطرح شده است (بقره/ ۶۱؛ یس/ ۳۳ و ۳۶) و آیاتی از قرآن کریم به آفرینش انسان از زمین (خاک) اشاره دارد (هود/ ۶۱؛ نجم/ ۳۲؛ ملک/ ۲۴). دوم- تحلیل زمین به مختصات مکانی (یوسف/ ۸۰؛ لقمان/ ۳۴؛ ر.ک: همان: ۱۶۶). در نمونه‌ای دیگر، پاکتچی در پی جویی از امری مانند عدالت سیاسی در نصوص اسلامی، نخست بررسی می‌کند که عدالت سیاسی در مفهوم مدرن خود، ناظر به چه امری است و سپس آن امر را در نصوص دینی پی‌جویی می‌نماید؛ با این توضیح که اگر آن امر در کلیت خود هم در نصوص قابل جستن نباشد، امکان جستن مؤلفه‌های آن و ترکیب مؤلفه‌ها برای رسیدن به ارتباطی میان مفهوم امروزی و مفاهیم سنتی وجود خواهد داشت. به منظور پیمودن این مسیر، نخست مفهوم «عدالت سیاسی» و اساسی شده، مؤلفه‌های مختلف از آن استخراج می‌شود و سپس جایگاه این مؤلفه‌ها در نصوص اسلامی مورد پژوهش قرار می‌گیرد (همو، ۱۳۸۸: ۱۹/۲-۳۷۶).

### نتیجه‌گیری

رویکرد انتقادی به آموزه‌ها و گزاره‌های علوم انسانی که بر آن است تا با استفاده از مبانی و مفروضات اسلامی به ویژه قرآن کریم، گونه متفاوت و جدیدتری از علوم را پایه‌ریزی و تأسیس نماید، نیازمند یک دستگاه روش‌شناختی کارآمد در برقراری ارتباط آیات قرآن کریم با علوم انسانی است.

به نظر می‌رسد تفسیر موضوعی به عنوان یک روش برآمده از سنت تفسیری مسلمانان، می‌تواند با توجه به درون یا برون‌قرآنی بودن موضوع، در نقد ساختار دانش مدرن و تولید علوم انسانی اسلامی، کارایی و اثربخشی داشته باشد. در تفسیر موضوعی درون‌قرآنی می‌توان در جهت «واسازی» و «نقد مبنایی» مبانی عام علوم انسانی که در بردارنده مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی است، بهره برد. کارکرد ایجابی تفسیر موضوعی درون‌قرآنی نیز ابتدا و پی‌ریزی علوم انسانی اسلامی بر پایه مبانی به دست آمده از آیات قرآن کریم است که با توجه به فرایند شکل‌گیری و تکوین نظریات علمی از آن استفاده می‌شود.

کارکرد تفسیر موضوعی برون‌قرآنی، پاسخ به مسئله‌های علوم انسانی است که از رهگذر این فرایند، دیدگاه قرآن کریم نسبت به مسئله‌های کلان بشریت استخراج می‌شود. اما با توجه به اینکه بسیاری از اصطلاحات امروزی علوم انسانی، حاصل تحولات بنیادین رخ داده در شیوه اندیشه‌ورزی در عصر مدرن هستند، کوشش برای یافتن مستقیم آن‌ها در متن آیات قرآن کریم، نتیجه‌ای جز بی‌معنایی، خطا یا در بهترین حالت «تقلیل» نخواهد داشت. اما با در نظر گرفتن اینکه تکوین و پیدایی مفاهیم در حوزه علوم انسانی روند تدریجی داشته و مراحل را طی کرده و احتمالاً از ترکیب مؤلفه‌هایی به وجود آمده است، می‌توان در مواردی با تجزیه دقیق مفاهیم مدرن به چند مؤلفه نشان داد که آن مؤلفه‌ها لزوماً محصول عصر مدرن نیستند، بلکه پیشینه‌ای در سنت هم داشته‌اند و می‌توان آن‌ها را در متون دینی نیز پی‌جویی نمود.

## کتاب‌شناسی

۱. قرآن کریم.
۲. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، برهان شفا، شرح محمدتقی مصباح یزدی، تحقیق محسن غروی‌ان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴ ش.
۳. باقری، خسرو، هویت علم دینی: نگاهی معرفت‌شناختی به نسبت دین با علوم انسانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
۴. بستان (نجفی)، حسین و همکاران، گامی به سوی علم دینی (۱): ساختار علم تجربی و امکان علم دینی، زیر نظر محمود رجبی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴ ش.
۵. بهمینی، سعید، نظریه‌پردازی قرآن‌بنیان: رهیافت‌های توسعه روش نظریه‌پردازی قرآن‌بنیان سیدمحمدباقر صدر، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۷ ش.
۶. پارسانیا، حمید، جهان‌های اجتماعی، قم، کتاب فردا، ۱۳۹۲ ش.
۷. پاکتچی، احمد، «پی‌جویی مؤلفه‌های عدالت سیاسی در نصوص اسلامی»، مقاله در: درآمدی بر نظریه سیاسی عدالت در اسلام، به کوشش علی‌اکبر علیخانی و همکاران، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸ ش.
۸. همو، روش تحقیق با تکیه بر حوزه علوم قرآن و حدیث، تنظیم و ویرایش مصطفی فروتن تنها، چاپ چهارم، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۶ ش.
۹. جمعی از نویسندگان، مبانی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه علامه مصباح یزدی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۷ ش.
۱۰. خسروپناه، عبدالحمین، در جست‌وجوی علوم انسانی اسلامی؛ تحلیل نظریه‌های علم دینی و آزمون الگوی حکمی-اجتهادی در تولید علوم انسانی اسلامی، جلد اول، تهران، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۴ ش.
۱۱. خندان، علی‌اصغر، درآمدی بر علوم انسانی اسلامی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۸ ش.
۱۲. خندان، علی‌اصغر، و مهدی قضاویزاده، «مسئله‌محوری در پژوهش: مبانی دینی و بررسی برخی چالش‌های عملی»، مقاله در: اولین همایش ملی آسیب‌شناسی پایان‌نامه‌ها و رساله‌های حوزه علوم انسانی - اسلامی، تهران، ۱۳۹۷ ش.، قابل دسترسی در وبگاه سیویلیکا به نشانی: <https://civilica.com/doc/914265>.
۱۳. خویشوند، شهربانو، و پرویز آزادی، «نقد روش شناختی تعاریف تفسیر موضوعی»، دوفصلنامه کتاب‌تیم، سال هشتم، شماره ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۷ ش.
۱۴. درزی، قاسم، و احد فرامرز قراملکی، روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای قرآنی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع) و دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹ ش.
۱۵. زرشناس، شهریار، تأملاتی در نقد علوم انسانی (کتاب اول: علوم انسانی در ترازی نقد)، تهران، انتشارات بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۴ ش.
۱۶. سلمان‌نژاد، مرتضی، معناشناسی تدبیر در قرآن کریم با سه رویکرد ساختاری، ریشه‌شناسی و تاریخ‌نگاره، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۱ ش.
۱۷. شریفی، احمدحسین، مبانی علوم انسانی اسلامی، تهران، آفتاب توسعه، ۱۳۹۳ ش.
۱۸. صدر، سیدمحمدباقر، موسوعة الامام الشهيد السيد محمدباقر الصدر؛ المدرسة القرآنية، ج ۱۹، قم، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر، ۱۴۲۱ ق.

۱۹. عاشوری، مهدی، *بررسی فلسفی، فرهنگی و اجتماعی تولید و تکوین علوم انسانی اسلامی: درس‌گفتارهای دوره فلسفه علوم انسانی دکتر عبدالحسین خسروپناه و دکتر حمید پارسانیا*، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۲ ش.
۲۰. علی‌تبار فیروزجایی، رمضان، «عوامل و ارکان علم دینی»، *فصلنامه اندیشه نوین دینی*، سال یازدهم، شماره ۴۱، تابستان ۱۳۹۴ ش.
۲۱. فارابی، ابونصر محمد بن محمد بن طرخان، *رسائل فلسفی فارابی؛ رساله تعلیقات*، ترجمه سعید رحیمیان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ ش.
۲۲. فرامرز قراملکی، احد، *روش‌شناسی مطالعات دینی*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۵ ش.
۲۳. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *الاصول الاصلیه*، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ش.
۲۴. کاظمینی، سید محمدحسین، «درآمدی تحلیلی بر منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی»، *فصلنامه مطالعات معرفتی دردانشگاه اسلامی*، سال نوزدهم، شماره ۱ (پیاپی ۶۲)، بهار ۱۳۹۴ ش.
۲۵. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۶. لکزایی، رضا، *مبانی علوم انسانی از منظر قرآن کریم*، قم، پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ۱۳۹۷ ش.
۲۷. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، *شرح الکافی*، تعلیقه میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۸۲ ق.
۲۸. مسلم، مصطفی، *پژوهشی در تفسیر موضوعی*، ترجمه هادی بزدی ثانی، مشهد، به‌نشر، ۱۳۹۰ ش.
۲۹. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، چاپ هفتم، تهران، صدرا، ۱۳۸۴ ش.
۳۰. معرفت، محمد هادی، *تفسیر و مفسران*، ترجمه علی خیاط و علی نصیری، قم، التمهید، ۱۳۷۹ ش.
۳۱. یداله‌پور، بهروز، *مبانی و سیر تاریخی تفسیر موضوعی قرآن کریم*، قم، دارالعلم، ۱۳۸۳ ش.